**اصول: استصحاب، جلسه 14: سه‌شنبه 04/08/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث استصحاب کلی قسم ثانی یک اشکالی مطرح هست آن این هست که استصحاب کلی قسم ثانی معارض هست با استصحاب عدم حدوث فرد طویل. چون اگر فرد طویل حادث نشده باشد کلی هم دیگر موجود نیست دیگر. بنابراین اینها با همدیگر معارض هستند. پاسخ‌های مختلفی برای این اشکال مطرح شده. یکی از پاسخ‌هایش این هست که استصحاب، اینجور عرض بکنم استصحاب، چون شک ما در بقای کلی ناشی از شک ما در این هست که آیا فرد طویل حادث شده یا حادث نشده، استصحاب، نه معارضه. استصحاب در کلی محکوم استصحاب عدم فرد طویل است. چون شک ما در این‌که آیا کلی موجود هست یا موجود نیست ناشی از شک ما در این هست که آیا فرد طویل حادث شده یا حادث نشده؟ استصحاب عدم فرد طویل نسبت به استصحاب بقای جامع، جنبۀ سببی یا مسببی دارد. این اشکالی که مطرح هست. خب جواب‌های مختلفی بر این حکومت ادعا شده داده شده است. مهم‌ترین جوابی که هست که مرحوم شیخ یک جور جواب می‌دهند، مرحوم آخوند جواب‌هایی دادند، من دیگر وارد آن تفصیلاتش نمی‌شوم، ولی عمده‌ترین جوابی که داده شده آن این هست که گفتند اصل در تسبب باید شرعی باشد تا اصل در سبب حکومت داشته باشد بر اصل بر مسبب. این‌که اگر طویل حادث نشده باشد، کلی موجود نیست، این ملازمۀ عقلیه است، نه ملازمۀ شرعیه. بنابراین این حکومت ناتمام است.

ما البته در جای خودش این مطلب را مطرح کردیم که نفس تسبب شرعی بودن شرط نیست. عمدۀ آن نکته‌ای که هست آن که گاهی اوقات با وجودی که تسبب عقلی است، باز اصل سببی بر اصل مسببی مقدم هست. یعنی ممکن است ادعای تقدمش را بکنیم. در جایی که بین اصل سببی و اصل مسببی، در معمول مواردی که تسبب عقلی هست، اصلاً بین اصل سببی و اصل مسببی تعارضی نیست. به دلیل این‌که اصل سببی اثبات نسبت به مورد مسبب را نمی‌کند. چون تسبب، تسبب عقلی است، اگر مثلاً تحقق علت ظاهراً ولو تحقق علت با تحقق معلول، ولو ملازمۀ واقعیه دارد. ولی اگر ملازمۀ ظاهریه نداشته باشند، تحقق علت ظاهراً با عدم تحقق معلول ظاهراً سازگار هست. ملازمۀ واقعیه به ملازمۀ ظاهریه نمی‌انجامد.

ولی گاهی اوقات عرف اینقدر بین دو شیء ملازمه می‌بیند، اینقدر علیت و معلولیت را پررنگ می‌بیند که نمی‌تواند ملازمۀ واقعیه را از ملازمۀ ظاهریه تفکیک کند. یعنی همچنان که ملازمه در مقام واقع هست در مقام ظاهر هم هست. متضایفین این شکلی است، یک کسی که پدر، اگر زید پدر عمرو باشد، خب ملازمه با این دارد که عمرو پسر زید باشد. اگر شارع گفتش که ظاهراً تنزیلاً، تعبداً زید پدر عمرو است، این معنایش این است که عمرو پسر زید است. پس اصلی که می‌گوید زید پدر عمرو است، ظاهراً، با اصلی که می‌خواهد پسریت عمرو نسبت به زید ظاهراً نفی کند معارض می‌شوند. به دلیل همین، یعنی مسب واحد که پیدا می‌کنند، اینها با همدیگر تعارض دارند. اما در اصل سببی و مسببی اگر مسبشان به دلیل واحد شد، کجا مسب واحد می‌شود؟ مسب واحد شد به این معنا که تنافی بدوی بین اصل جاری در سبب با اصل جاری در مسبب ایجاد شد. اصل جاری در سبب تکلیف اصل جاری در مسبب را هم تعیین کند. به دلیل این‌که ملازمۀ ظاهریه هم برقرار هست. اینجا خب همین ما ممکن است بگوییم که نفس تسبب سبب نسبت به مسبب کافی هست برای این‌که سبب بر مسبب مقدم بشود. به تعبیر دیگر در بحث اصل سببی و مسببی ما دو مرحله بحث داریم. یکی این‌که منشاء تعارض بدوی اصل سببی و اصل مسببی چیست؟ مرحلۀ دوم رافع این تعارض بدوی چیست؟ منشاء تعارض در جایی هست که در اصل سببی و مسببی که شرعی باشند خب این تعارض وجود دارد، چون اصل سببی تعیین مسبب را هم می‌کند به خاطر شرعیت تسبب. در بعضی مواردی که اصل سببی بر اصل مسببی تسببشان عقلی هست به دلیل شدت ملازمه‌ای که بین سبب و مسبب وجود دارد، اصل جاری در سبب که حکم ظاهری نسبت به سبب را اقتضاء می‌کند، حکم ظاهری نسبت به مسبب را هم اقتضاء می‌کند. اینجا یک تعارض بدوی بین اصل جاری در سبب و اصل جاری در مسبب حاکم هست. حالا اینجا ممکن است ما مدعی بشویم که نفس تسبب ولو تسبب عقلی کافی هست برای این‌که اصل سبب بر اصل مسبب مقدم باشد. به تعبیر دیگر، تعبیری که مرحوم آقای صدر دارند، ایشان تعبیر می‌کند که آن چیزی که تکویناً وقتی یک شیءای تکوینا علت هست نسبت به دیگری، آن کأنّ تشریعاً هم آن تقدم رتبی، حالا به تعبیر من عرض می‌کنم، تعبیر آقای صدر را نیاورم، من عرض می‌کردم وجه تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی تقدم رتبی اصل سببی نسبت به اصل مسببی از جهت تقدم رتبی موضوع اینها هست. ما ممکن است بگوییم همین مطلب در اصل تسبب عقلی هم می‌آید. حالا این بحثش در آنجا. حالا ببینیم آیا واقعاً این نکته در ما نحن فیه می‌آید؟ یعنی یک شدت ملازمه‌ای وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که من دیروز هم در تعارض که اشاره کردم پاسخ این سؤال هم روشن می‌شود. اصلی که اگر جامع ثابت بشود ثبوت جامع، ثبوت فرد طویل را به دنبال ندارد. ولی ثبوت فرد طویل ثبوت جامع را ظاهراً به دنبال دارد. یعنی ملازمۀ ظاهریه از طرف فرد نسبت به جامع هست، ولی از طرف جامع نسبت به فرد نیست. یعنی اگر شارع ظاهراً گفتش که در این اتاق زید وجود دارد نمی‌تواند بگوید بنابراین جامع هم وجود ندارد. از یک طرف بگوید زید وجود دارد ولی جامع وجود ندارد. اینها تعارض دارد. ولی مثال‌های متعارفی که ما در اصل سببی مسببی داریم در بحث کلی ما داریم استصحاب بقای کلی می‌خواهیم بکنیم و آن را می‌خواهیم معارض قرار بدهیم با استصحاب عدم فرد طویل. یعنی استصحاب عدم فرد طویل را حاکم می‌خواهیم قرار بدهیم بر استصحاب بقای کلی. این حکومت درست نیست، چون اصلاً با هم معارض نیستند. جلسۀ قبل بحث معارضه‌اش را که مطرح می‌کردیم گفتیم اصلاً با هم معارض نیستند؟

شاگرد: منظورتان صرف الوجود هست؟

استاد: بله، صرف الوجود. کلی که اینجا مورد بحث هست جایی هست که کلی به نحو صرف الوجود باشد که معارضه‌ای درش وجود ندارد. این‌که فرد طویل اگر موجود باشد صرف الوجود هم موجود هست ولو ظاهراً اگر فرد طویل موجود باشد هر فردی از افراد موجود باشد، ظاهراً صرف الوجود هم موجود هست. ولی صرف الوجود اگرموجود باشد حتماً باید این فرد موجود باشد، یک چنین ملازمه‌ای ندارد، ملازمه در بعضی موارد اتفاقی است و این ملازمۀ اتفاقی سبب نمی‌شود که اگر ظاهراً شارع گفتش که جامع موجود است به نحو صرف الوجود ما اثبات کنیم پس فرد طویل موجود است. چون پس فرد طویل موجود است نمی‌شود اثبات بشود هر دو اصل جاری می‌شود. هم اصل عدم فرد طویل برای اثبات عدم ترتب احکامی که بر فرد هست و وجود جامع به نحو صرف الوجود برای اثبات احکامی که بر جامع به نحو صرف الوجود هست. و این آقایان این را دارند، ؟؟؟ ۱۲:۴۳ درستی هم هست.

شاگرد: درست است که با این بیان ؟؟؟ پیدا نمی‌کند. ولی تعارض در مقام عمل.

استاد: نه در مقام عمل هم دارد، دو تا، توضیح دادم دیگر. یک سری احکام هست مال فرد طویل است، آن احکام بار نمی‌شود. یک سری احکام هست مال جامع است آنها بار می‌شود. اینها با هم تنافی ندارند. دو سری احکام هستند، بنابراین در مقام عمل هم تعارض ندارند. این است که این مطلبی که آقایان هم دارند، می‌گویند در اینجاها استصحاب بقای جامع می‌شود و استصحاب عدم فرد طویل. با استصحاب بقای جامع احکام جامع به نحو صرف الوجود بار می‌شود با استصحاب عدم فرد طویل احکامی که بر فرد طویل به فردیت و جزئیته بار شده رفع می‌شود، درست است. این مطلب درست است به نظر می‌رسد بحث حکومتی که مطرح شده، حکومت درست نیست، در اینجا درست است چون تسبب شرعی نیست، تسبب عقلی است، و تسبب عقلی هم به نحوی نیست که باعث بشود که در مقام ظاهر هم ملازمۀ ظاهریه وجود داشته باشد، بنابراین اشکال حکومت اصل عدم فرد طویل نسبت به بقای کلی اشکال ناتمامی است.

شاگرد: شما می‌فرمودید وجه ؟؟؟ که تقدم رتبی است

استاد: خب همان است، این نکته‌ای که ممکن است بگوییم، ممکن است بگوییم را چیز کردم به خاطر همین است که آیا واقعاً نفس تسبب کافی است، کافی نیست، امثال اینها، این به خاطر همین، مِنْ مِنْ به خاطر همین تأملاتی بود که شما دارید اشاره می‌کنید. می‌خواهم بگویم اگر هم ما آن مبنای قبلی که مطرح می‌کردیم نفس تسبب را هم کافی بدانیم، نفس تقدم رتبی را هم کافی بدانیم، اینجا آن مبنا نمی‌آید. غرضم این هست که اینجا به هر حال حالا چه آن مبنای قبلی ما، چه تأملی که بعداً تأمل در آنها حاصل شده و اینها مطرح کنیم، تأمل را جدی تلقی کنیم آن اشکالات اینجا نیست، این کلام قوم در ما نحن فیه تام است و من دون اشکالٍ. این بحث تمام.

اینجا بحث‌های متنوعی مرحوم آقای صدر اینجا مطرح کردند. بعضی بحث‌هایش را ما در لابلای بحث‌های گذشته طرح کردیم مثل این‌که استصحاب فرد مردد، در مورد فرد مردد، استصحاب فرد مردد در بعضی موارد نیاز به استصحاب فرد مردد نیست که خود آن علم اجمالی که وجود دارد تنجیز می‌کند که ما در لابلای بحث اشاره کردیم. دیگر وارد آن تفصیلش نمی‌شوم، همان مقدارهایی که در لابلای بحث گفتیم کافی است. کلام آقای صدر را دوستان مطالعه کنند، در کلاس راهنما این بحثی که ربما یستغنی عن استصحاب الفرد المردد آن بحث استغنایی که ایشان دارد هم نقطۀ ثالثه است، رابعه است، در این بحوث فی علم الاصول، حالا من مباحث را ندیدم که ترتیبش چه شکلی بود. بحوث را نگاه کردم، به هر حال این مبحثش را در بحوث و مباحث هر دویش را مطالعه بفرمایید، نمی‌دانم تفاوتی دارد تقریبات این دو بزرگوار از کلام مرحوم شهید صدر یا فرق ندارد، جوهر مطالبش را در کلاس طرح کردیم دیگر وارد آن تفصیل نمی‌شوم. یک سری بحث‌های دیگر هست که انواع و اقسام استصحاب فرد مردد ایشان تقسیم‌بندی می‌کند آن تطبیقاتش را، ازش می‌گذریم دیگر وارد آن توضیحات کلام آقای صدر نمی‌شویم. فقط دو تا مبحث هست که من می‌خواهم به این دو تا مبحث بپردازم. یکی ضابطۀ فرد مردد، این یک. که مرحوم آقای صدر وارد شدند. مطلب دوم شبهۀ عبائیه. شبهۀ معروف، شبهۀ عبائیه که آقای صدر در مقام پاسخش برآمدند. به خصوص شبهۀ عبائیه، شبهۀ عبائیه را، معمول آقایان که جواب دادند بر این اساس شبهۀ عبائیه را پاسخ دادند که این، شبهۀ عبائیه به عنوان اشکالی بر استصحاب کلی مطرح شده. آقایان معمولاً در شبهۀ عبائیه می‌گویند که این استصحاب کلی نیست، استصحاب فرد مردد است. چون استصحاب فرد مردد هست بنابراین اشکالی بر استصحاب وارد نمی‌شود. ولی ما که استصحاب فرد مردد را پذیرفتیم این شبهه عبائیه حلش برای ما مهم‌تر هست. خب آنهایی که فرد مردد را نپذیرفتند، شبهۀ عبائیه را راحت‌تر پاسخ می‌دهند. حالا من این دو تا بحث را طرح می‌کنم. اصل شبهۀ عبائیه را امروز ان شاء الله می‌رسیم، صحبت می‌کنیم، ولی بحث مفصل‌تر شبهۀ عبائیه برای فردا می‌ماند.

اما آن ضابطۀ استصحاب فرد مردد. مرحوم نائینی یک تعبیری دارد و ممکن است ازش توهمی در مورد ضابطۀ فرد مردد بشود. و آقای صدر به تناسب این کلام مرحوم نائینی را می‌آورند. آن این است که ایشان می‌فرمایند که اگر فرد مردد آن جایی. در این مورد فرد مردد را مرحوم نائینی تطبیق داده. جایی که من مثلاً یک قسمتی از این خانه خراب شده، من نمی‌دانم زید در قسمت شرقی یا غربی خراب شده. اگر زید در قسمت شرقی موجود باشد، حتماً از دنیا رفته. اگر در قسمت غربی باشد از دنیا نرفته. شرقی خراب شده، نمی‌دانیم هنگام خراب شدن زید در قسمت شرقی بوده یا در قسمت شرقی نبوده. مرحوم نائینی می‌گوید این استصحاب فرد مردد هست. این را جزء مصادیق استصحاب فرد مردد قرار داده. حالا صرفنظر از این‌که این نسبتی که آقای صدر به مرحوم نائینی می‌دهند درست است یا نه، چون من تعبیر مرحوم نائینی در ذهنم هست صحیح نظیر استصحاب الفرد المتعدد تعبیر کرده. این‌که از کلام مرحوم نائینی در ذهنم هست به عنوان استصحاب فرد مردد این را تعبیر نکرده. ولی حالا آن خیلی مهم نیست.

آقای صدر می‌فرمایند که این موردی را که جزء استصحاب فرد مردد تعبیر شده این اصلاً استصحاب فرد مردد نیست. این استصحاب شخصی است. زید نمی‌دانم الآن زنده است یا زنده نیست. مجرد این‌که اگر در نقطۀ شرقی باشد که خراب شده است الآن مرده است این باعث نمی‌شود که شک ما زائل. ما الآن بالفعل شک داریم در حیات زید یا عدم حیات زید. حیات زید یک مطلبی جزئی است، یک امر جزئی هست، استصحاب این جزئی را می‌کنیم. حیات جزئی زید. حالا منشاء شک ما این هست که نمی‌دانیم هنگام فرو ریختن قسمت شرقی زید در آنجا بوده است یا نبوده است؟ این باعث نمی‌شود که این استصحاب، استصحاب فرد مردد بشود. این فرد معین است. استصحاب فرد معین هست.

شاگرد: اگر کلی باشد کلی قسم اوّل می‌شود دیگر؟

استاد: نه حالا بحث کلی، به آن کلی‌اش کار ندارم. بحث این است که این حالا فرد مردد تلقی می‌شود یا فرد. ایشان می‌گوید که نه این استصحاب، نه کلی قسم ثانی اگر باشد، نه کلی قسم اوّل. ایشان می‌گوید این فرد معین هست چون حیات زید یک تعینی دارد. حالا عمدۀ بحث در مورد این‌که اسم این را چی بگذاریم؟ استصحاب فرد مردد بگذاریم یا فرد معین بگذاریم امثال اینها، بحث اسم‌گذاری آنچنان مهم نیست. عمده این است که باید دید آن نکاتی که، اشکالاتی که در استصحاب فرد مردد مطرح شده، اینجا می‌آید یا نمی‌آید؟ در این مثال. حالا من اشکالاتی که آقای صدر مطرح کرده را مطرح نمی‌کنم، یک پیچ و خم دارد به آن نمی‌خواهم بپردازم. ولی می‌خواهم به عنوان نمونه بگویم اشکالی که آقای روحانی در استصحاب فرد مردد مطرح کرده دقیقاً در همینجا می‌آید. چون آقای روحانی اشکالشان این بود که ما باید شک ما به همان شکلی که یقین بود باشد. یقین وقتی علی کل تقدیرٍ هست شک هم باید علی کل تقدیرٍ باشد. ما می‌دانیم زید قبل از فرو ریختن قسمت شرقی چه در قسمت شرقی بوده باشد چه در قسمت شرقی نبوده باشد زنده بوده است. علی ای تقدیر زنده بوده است. ولی بعداً اگر در قسمت شرقی بوده است دیگر زنده نیست. ایشان می‌گوید یقین ما علی کل تقدیر هست، ولی شک ما علی تقدیر واحد. اصلاً شک نداریم به یک معنا، نسبت به تقدیرهایش اگر در نظر بگیریم. مثال‌های متعارفش، شرقی باشد قطعاً معدوم است، غربی باشد قطعاً موجود است. بنابراین نه شرقی نه غربی.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۳:۴۰

استاد: حالا. آن اشکال که ما همان جوابی که آنجا چیز آقای روحانی هم می‌دادیم که اینجا خلط شده. اینجا ما یقین علی کل تقدیر داریم. اگر در قسمت شرقی باشد، اگر واقعاً در قسمت شرقی باشد ما علم به حیاتش، یقین به چیز نداریم. اگر بدانیم، اگر می‌دانستیم که در قسمت شرقی هست، شک ما برطرف می‌شد. از آن طرف هم اگر می‌دانستیم که در قسمت غربی بود، شک ما برطرف شد. ولی چون امر دائر بین این دو فرض هست، ما، الآن بالفعل شک داریم. شک ما هم هیچگونه تعلیقی درش وجود ندارد و امثال اینها. و اصلاً ما همین را به عنوان نقض‌های، نقض کلام مرحوم آقای روحانی ذکر می‌کردیم که در همۀ مواردی که ما شک می‌کنیم، شک یک منشائی دارد. یک نکته‌ای هست که آن نکته، اگر تحقق داشته باشد یک طرف را تعیّن می‌بخشد، اگر تحقق نداشته باشد طرف دیگرش را. چطور می‌شود که ما شک می‌کنیم یک آدم عادل فاسق شده یا فاسق نشده؟ یک رفتاری ازش سر زده که این رفتار مثلاً خیلی وقت‌ها اینجوری هست، یک رفتار ازش سر زده، نمی‌دانیم نسبت به این رفتار مثلاً حمل به صحت دارد، ندارد، خیلی وقت‌ها این شکلی‌هاست. نمی‌خواهم بگویم همیشه. خیلی وقت‌ها بنابر یک فرض اگر چنین فرض تحقق داشته باشد آن طرف آن حالت دارد. نمی‌دانیم مثلاً این ظرفی که ما اینجا هست پاک هست یا پاک نیست. چون یک قطره افتاده، نمی‌دانیم در ظرف افتاده یا در بیرون افتاده. اگر این ظرف در اینجا افتاده باشد نجس شده است. اگر بیرون افتاده باشد نجس نشده، چون می‌دانیم عامل نجاست دیگری وجود ندارد. پس بنابراین به این شکل. حالا البته باز ما با آن تقریب را برای این‌که چیز باشد با یک شکل‌های خاصی تقریب می‌کردیم که آن یقین علی ای تقدیرٍ را هم بتوانیم تصویر کنیم و امثال اینها.

شاگرد: اشکال فرد مردد در خیلی از استصحابات می‌آید، پس شما باید بگویید همۀ اینها باید بیاید فرد مردد؟

استاد: نه، اشکال نمی‌آید در واقع.

شاگرد: جواب می‌دهیم. می‌فرمایید این را باید ببریم ذیل قسم

استاد: بله. می‌خواهم بگویم اگر آن اشکالی که آقای روحانی به فرد مردد می‌کند صحیح باشد این هم جزء فرد مردد است.

شاگرد: اکثر استصحاب فرد مردد است.

استاد: بله، اینها بسیاری از استصحابات با فرد مردد آن اشکال درش وجود دارد. این است که می‌خواهم بگویم خیلی مهم نیست حالا ما اسم این را استصحاب فرد مردد بگذاریم یا نگذاریم. عمده این است که باید دید که آن اشکالاتی که در استصحاب فرد مردد هست در اینجور موارد می‌آید یا نمی‌آید؟ حالا در کلام دیگر من وارد تطبیق کلام آقای صدر نمی‌شوم یک پیچیدگی‌هایی دارد، این‌که آیا اشکالاتی که مرحوم آقای صدر به فرد مردد کردند در اینجا تطبیق می‌شود یا تطبیق نمی‌شود یک قدری پیچیدگی دارد دیگر خیلی به نظرم بهش پرداختن لطفی ندارد.

شاگرد: چیزی که فرمودید همه جا نمی‌خواهم بگویم اینجوری است ولی بسیاری از جاهای دیگر کجا اینجوری نیست؟ یعنی ؟؟؟ ۲۷:۴۳ تطبیق کند بالاخره علی تقدیر

استاد: نه، آخر اشکال این هست که آن یقین سابقی که ما داریم، یقین علی کل تقدیر نیست. ببینید ما فرض کنید، ما یقین را علی کل تقدیر فرض کنید، این یک حالتی باید در نظر گرفت که این شک نسبت به آن یقین تقدیر ایجاد نمی‌کند، نسبت به شک تقدیر ایجاد می‌کند. اینجوری، آن هم بحث سر این هست، آن مثالی که زدم، این مثال خراب شدن، می‌گوییم قبلاً زید چه در قسمت شرقی باشد چه در قسمت شرقی نباشد حیاتش. چون سقف پایین نیامده بوده. این‌که می‌گوییم چه بود، به علت این‌که آن سقف پایین نیامده بوده. ولی خیلی وقت‌ها، یک تقریب بیشتر ندارد، به این شکل. این است که عرض کردم این مثالی که آقای نایینی به منزلۀ استصحاب فرد مردد تلقی کرده روی بعضی از اشکالاتی که برای فرد مردد هست آن هم نظیر استصحاب فرد مردد هست چون نکتۀ استصحاب فرد مردد و اشکال استصحاب فرد مردد درش وجود دارد. البته شاید روی مبناهای آقای صدر بشود اشکالات آقای صدر را بگوییم در اینجا نمی‌آید. آن حالا توضیحاتی دارد که چون یک مقداری توضیح دارد واردش نشوم.

بحث بعدی بحث شبهۀ عبائیه است. شبهۀ عبائیه، شبهه‌ای هست که مرحوم آسید اسماعیل صدر که جد آسید محمد باقر صدر هم هست، آسید محمد باقر صدر فرزند مرحوم آسید حیدر بوده. آسید حیدر پسر مرحوم آسید اسماعیل صدر بوده. خانوادۀ صدر یک خانوادۀ خیلی علمی عریقی بودند، شخصیت‌های خیلی ممتازی داشتند، پدر خود مرحوم آسید حیدر خیلی آدم باهوش و با استعداد و قوی‌ای بوده. مرحوم آسید اسماعیل حالا صرفنظر از جهات علمی قوی که داشته خیلی هم چیزهایی که ازش نقل می‌کنند، داستان‌هایی که ازش نقل می‌کنند فوق العاده بوده در جهات اخلاقی و یک ویژگی‌های ممتازی داشته. من جمله که بعضی‌ها که مخالف خودش بودند و به ایشان دشنام هم می‌دادند، واسطه‌هایی داشته، مثلاً پول به آنها داده می‌شده و شرط می‌کرده به آن واسطه‌ها که شما نگویید که این کی پول را داده. می‌گفت یکی از این واسطه‌ها رفته بوده آن پول را برساند، آن دیده بوده خیلی دارد فحاشی می‌کند بد می‌گوید. خب حالا آن بنده خدا فحاشی کرده از باب به اصطلاح گاهی اوقات سخت زندگی بهش فشار می‌آورده، تصور می‌کرده که مثلاً به هر حال کسی مثل آسید اسماعیل دارد و کمک نمی‌کند و امثال اینها. می‌گفت دیده بود خیلی چیز می‌کند، بعد گفته بود بابا این کمک‌هایی که به تو می‌شود و این کمک‌ها همه آسید اسماعیل دارد به تو می‌کند و تو حالا بهش فحش می‌دهی و اینها. بعد که رفته بوده آسید اسماعیل دعوایش کرده بوده که من شرط کرده بودم که تو نگویی برای چی. گفت آخر نتوانسته بودم تحمل کنم، دیدم آن دارد همینجوری بد و بیراه می‌گوید. گفت نه تو باید تحمل می‌کردی به خصوص ایشان می‌گویند پنهانی می‌رفته درس مرحوم آخوند که ببیند شاگردهای ممتاز درس کی‌ها هستند بتواند کمک بکند به صورت، به وسائطی که داشته و امثال اینها. و یک قصه‌ای

شاگرد: معاصر مرحوم آخوند بوده؟ هم تراز مرحوم آخوند بوده؟

استاد: بله، ایشان قبل از مرحوم آخوند مرجعیت مال، اصلاً مرجع درجۀ اوّل. بعد از مرحوم میرزای شیرازی، مرجعیت مردد بین آسید اسماعیل صدر بوده و مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی. آسید محمد فشاری ظاهراً. آسید محمد فشارکی و آسید اسماعیل صدر. اینها شاگردهای تراز اوّل مرحوم میرزا بودند. بعد اختلافاتی بین اصحاب اینها ایجاد می‌شود که هر دوی این بزرگوارها خیلی وارسته بودند، از مرجعیت شانه خالی می‌کنند. شانه خالی می‌کنند بعد علمای بعدی مثل مرحوم آسید محمد کاظم بعد از این‌که اینها از مرجعیت شانه می‌کنند مطرح می‌شوند. و الا وقتی که اینها، اینها از جهت هم سنی، هم از جهت عنوانی در ردۀ بالاتری بودند، نسبت به مرحوم آخوند و آسید محمد کاظم یزدی.

حالا باز این را بگویم، قصه را بگویم و شبهۀ عبائیه باشد برای فردا.

نقل می‌کنند که یکی از راجه‌های هندی مقلد مرحوم آسید اسماعیل صدر بوده. این راجه می‌آید نجف، عیالش علاقه‌مند بوده برای این‌که عیال آسید اسماعیل را ببیند. آن موقع هم که وسائل اطلاع‌رسانی اینچنین که نبوده. با آن طمطراق و اینها وارد می‌شود. اتفاقاً وارد خانۀ آسید اسماعیل می‌شود، عیال آسید اسماعیل داشته خانه را جارو می‌کرده و اینها در یک وضع نامناسبی بوده. ازش سؤال می‌کند آنها به خانم خانه می‌گویند بی بی، می‌گوید بی بی کجاست؟ این هم خجالت می‌کشد بگوید من بی بی هستم. می‌گوید که خانه نیست. کأنّ خودش را به عنوان کلفت خانه جا می‌زده که. بعد آسید اسماعیل که می‌آید قصه را که متوجه می‌شود می‌گوید که بله شما بی بی هست، بی بی آن کسی هست که شب عروسی لباس ؟؟؟ ۳۵:۰۰ می‌پوشید. چقدر وصله داشت لباسش موقع ؟؟؟. آسید اسماعیل هم پسر آسید صدر الدین بوده. آسید صدر الدین هم از آدم‌های خیلی عجیب بوده در. این را مرحوم آسید حسن صدر در تکملۀ امل الآمل نوشته، شرح حال آسید صدر الدین جد را نوشته، می‌گوید در حرم حضرت امیر یک موقعی دعای ابو حمزه را می‌خواند، از قول یک کسی نقل کرد. الی لا تعددنی بعقوبتک را اینقدر تکرار کرد که غش کرد و او را در حال غش از حرم بیرون بردند. این شرح حال صدر الدین بود در تکملۀ امل الآمل ببینید خیلی چیزهای جالبی دارد در زندگی نامۀ اینها.

ان شاء الله فردا بحث را ادامه می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان